

خودسوزی عاشقانه مقابل خانه دختر همسایه

دلپاخته دختر شده و همه زندگی اش را پای او گذاشته بود. فکر می کرد، او تنها عاشقی است که بالاخره به مشغولش می رسد اما سرنوشت جوری دیگر رقم خورد و در آتش عشق خود به شکل فجیعی جان خود را از دست داد.

مدتی می شد که بعد از نیم نگاه دختر نترس یک دل بلکه صد دل عاشقش شد. از همان روزهای نخست آشنایی، آینده را بدون دختر تصور نمی کرد و همه تلاشش برای این بود که بالاخره روزی با او ازدواج کرده و زیر یک سقف زندگی کند.

• پنجشنبه، ۷ اردیبهشت ۱۴۰۲
• ۶ شوال ۱۴۴۴
• سال بیست و نهم
• شماره ۸۱۷۰

Iran
Newspaper

ISSN1027-1449
Keytitle: IRAN (Tehran)
irannewspaper.ir

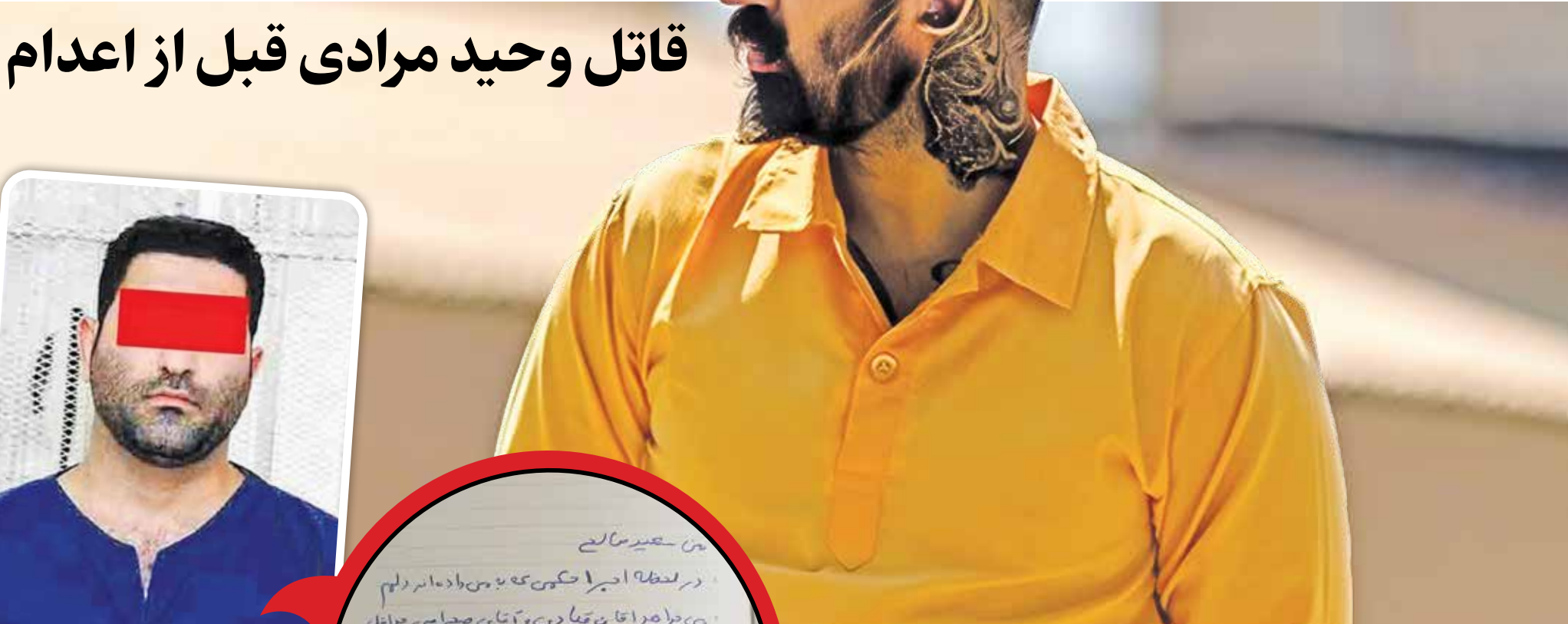
حوادث

ایران

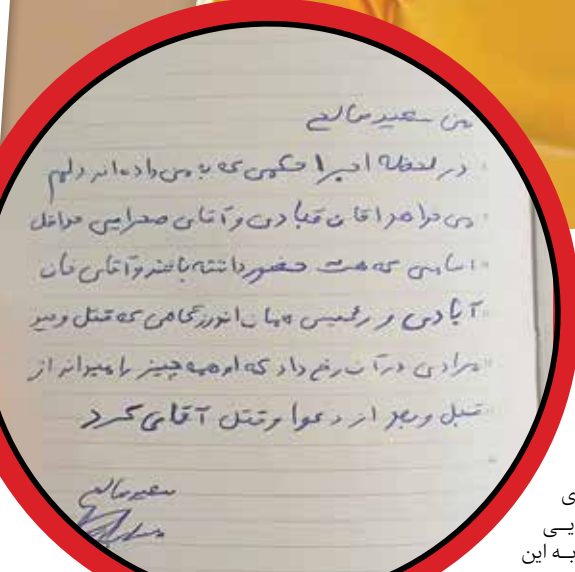
ماجراهای تلخ و شیرین / کارشناسی پرونده‌ها / داستان‌های خواندنی جنایی / خطرات جانانده و ... هر روز در روزنامه ایران

پدر وحید مرادی در گفت و گویا «ایران»: قاتل پسرم را نمی بخشیم!

وصیتنامه عجیب



قاتل وحید مرادی قبل از اعدام



۱۵

مهم تقاضای حضور برخی مسئولان زندان هنگام اجرای حکم را کرده که در سالهای حبس با آنها ارتباط خوبی پیدا کرده است

شاهدان کافی بود تا او به قصاص محکوم شود. حکم صادر شده بعد از تأیید در دیوان عالی کشور واقع در ولنجک تهران جشن آزادی گرفت. آن روز وحید در جریان میهمانی با حسین دعواپوش شد و با ضربه چاقو او را به قتل رساند سپس در حالی که قصد خروج از کشور را داشت دستگیر شد و به اتهام قتل به زندان رجایی شهر کرج منتقل شد، اما تیرماه سال ۹۷ وحید مرادی در نزاع دسته‌جمعی که در زندان رخ داد به دست جوانی به نام سعید به قتل رسید.

سعید قبل از آن به اتهام قتل به زندان افتاده بود. او در جریان نزاع دسته‌جمعی در محل زندگیشان واقع در شرق تهران پسری را با چاقو از پای در آورده بود اما مدتی بعد توانست با پرداخت دیه از قصاص رهایی پیدا کند.

متهم در جلسه محاکمه در دفاع از خود گفت: «درگیری ما با وحید مرادی از زمان هواخوری در زندان آغاز شد. آن روز بعد از مدتی که برای تحقیقات مجدد در بازداشتگاه آگاهی روزهایم را گذرانده بودم، اولین روزی بود که مجدداً به زندان برمی گشتم. وحید می گفت شما باید تحت فرمان من باشید. می گفت من عقابم و شما جوجه کلاغ! بعد از هواخوری وحید و دوستانش وارد بند ما شدند و روی ما آجوش و روغن داغ پاشیدند، نمی دانم در جریان درگیری چه کسی به وحید ضربه زد، من ضربه‌ای به او نزدم.»

با اینکه سعید قتل وحید مرادی را به گردن نگرفت اما همه مسیرهای تحقیقاتی و بررسی اظهارات

فاطمه شیخ علیزاده / پدر وحید مرادی در دادسرای جنایی تهران اعلام کرد که از قصاص قاتل فرزندش گذشت نخواهد کرد.

به گزارش خبرنگار حوادث «ایران»، راهروی دادسرای جنایی تهران ناگهان از صدای گریه و التماس دو زن پسر می شود. حالا همه نگاه‌ها به سمت آنهاست که دنباله عاقله مردی با موها و ریش‌های سفید راه افتاده‌اند و پشت سر هم حرف‌هایی می‌زنند: «بیاور کنید فقط یک اتفاق بود... همه چیز می‌توانست برعکس باشد... شاید الان سعید به قتل رسیده بود... شما جوانمردی کنید و جان سعید را به ما ببخشید...» مرد جوابی نمی‌دهد و فقط می‌گوید که نمی‌تواند قاتل فرزندش را ببخشد، اما در یک لحظه گویی همه خاطرات پسرش در ذهنش دور می‌زند و با صدای بلند به همه کسانی که او را نگاه می‌کنند، می‌گوید: «من پدر وحید هستم! وحید مرادی! یک ناموس پرست بود. تنها بچه‌ام را در زندان بی‌رحمانه کشتند!»

بعد استین کتتش را کمی بالا می‌کشد و با اشاره به نامی که روی میج دستش خالکوبی شده، می‌گوید: «به خاطر نوه‌ام نمی‌توانم از قصاص روی می‌گذرم!»

است. طوفان نام پسر وحید است که موقع مرگ پدرش تنها ۴ سال داشت. حالا در یک سمت راهرو، پدري ایستاده که ۵ سالگی می‌شود داغدار پسر جوانش شده است، در سمت دیگر هم مادری ایستاده که تصور به دار آویخته شدن فرزندش برایش جانکاه است، به حدی سخت که حالش بد شده و از هوش می‌رود و اورژانس را خبر می‌کنند.

قاتل هیچ یک از اصلاع مثلث نبود

شلیک مرگ به مهندس در عشق موازی خانم روانشناس

مرد بیمار پس از چند جلسه مشاوره با خانم دکتر روانشناس، شوهر این زن را با شلیک گلوله کشت اما این مرد توانست رضایت خانواده قربانی جنایت را بگیرد و از قصاص رهایی یابد.

از قصاص رهایی یابد. از صبح ۹ خرداد رسیدگی به این پرونده از صبح ۹ خرداد ماه سال ۱۴۰۰ به‌دنبال کشته شدن مرد ۴۵ ساله‌ای به نام افشین آغاز شد. شواهد نشان می‌داد این مرد که مهندس بود قصد رفتن به محل کارش را داشته که هدف شلیک یک ناشناس قرار گرفته و در خون غلتید.

بدین ترتیب جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و مأموران برای افشای راز جنایت به تکاپو افتادند. پلیس در نخستین گام از تحقیقات به بازجویی از همسر قربانی به نام مریم که دکتر روانشناس بود پرداخت و به اختلاف‌های دنباله‌دار وی با همسرش پی برد. با افشای این ماجرا مأموران به بررسی فهرست مکالمات تلفنی خانم دکتر

پرداختند و به تماس‌های مکرر یکی از بیمارانیش به نام رامین با وی مشکوک شدند. به این ترتیب رامین ۳۵ ساله که از مراجعان مطب خانم دکتر بود، بازداشت شد و به قتل افشین اعتراف کرد.

اعتراف به جنایت

رامین گفت: ۸ سال است با همسرم ازدواج کرده‌ام و یک پسر ۷ ساله دارم. اما همیشه با همسرم اختلاف داشتم. مدتی بود به افسردگی مبتلا شده بودم. به همین خاطر به پیشنهاد خانم دکتر رفتم. من و همسرم چندین جلسه از دکتر روانشناس مشاوره گرفتیم و به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توانیم این زندگی را با هم ادامه دهیم. به همین خاطر تصمیم به جدایی گرفتیم. در مدتی که با خانم دکتر مشاوره می‌کردم او همیشه می‌گفت از زندگی‌اش راضی

است. اما یک بار حقیقت زندگی‌اش را برابرم برملا کرد. او گفت از زندگی‌اش راضی نیست چون همسرش هیچ اعتقاد مذهبی ندارد.

وی ادامه داد: من از حرف‌های خانم دکتر متوجه شدم همسرش کافر است و ریختن خون او حلال است. به همین خاطر به پیشنهاد خانم دکتر تصمیم به قتل شوهرش گرفتم. مریم گفت صبح زود همسرش به محل کار می‌رود. من هم تفنگ و ۲ تیر جنگی تهیه کردم و مقابل خانه‌شان منتظر ماندم و در فرصتی مناسب به افشین شلیک کردم و گریختم. با اعتراف‌های این مرد، خانم دکتر نیز بازداشت شد اما متکرر معاونت در قتل شد.

وی گفت: رامین یکی از مراجعان به مطب روانشناسی من بود. وقتی یک بار با او درددل کردم و گفتم شوهرم اعتقاد مذهبی ندارد و مرا نیز همیشه به خاطر اعتقادات مذهبی‌ام مورد تمسخر قرار می‌دهد خودش تصمیم به

اگر می‌تواند وحید را زنده کند تا من از قصاص گذشت کنم! وحید تنها فرزند من بود. دختر جوانی داشتم که چند سال قبل از مرگ وحید حلالم کنند. او می‌گفت از اینکه پدر طوفان را از او گرفته عذاب وجدان دارم.

در آن مدت همه خرج درمانش را دادم و بعد از آن حتی برای گرفتن دیه یا خسارت اقدامی نکردم. مقصر این حادثه را بخشیدم.

پس چرا سعید را نمی‌بخشید؟ این دو مسئله با هم فرق دارد. مرگ دخترم قتل عمد نبود. همه چیز را نمی‌شود با هم مقایسه کرد. جوجه با مرغ فرق دارد!

اما وحید مریم لوطی گری داشت و بخشدین در این مرام است! من به خاطر فرزند وحید باید انتقامش را بگیرم. ۵ سال است که بیتیم داری می‌کنم. من سال‌ها در

قطعاً شهادت خدمت می‌کردم. می‌دانم بخشش چه ارزشی دارد و ایثار چه مفهومی دارد اما باید تصمیمی بگیرم که نوه‌ام در آینده راضی باشد.

آخرین حرف... بعد از آن جوان وارد شعبه شد، قاضی در حال ورق زدن پرونده او بود، سرش را بلند کرد و از زن جوان که اشک می‌ریخت پرسید ماجرا چیست؟

ببینا اشک‌هایش را با گوشه روسری‌اش پاک کرد و به قاضی پرونده گفت: سال ۹۷ با مریم ۲۰ سکه بهار آزادی به عقد فرزندم درآمدم و پس از گرفتن جشن عروسی راهی خانه بخت شدم. فرزند در نمازگاه خودروی پدرش کار می‌کرد، با گذشت یک‌سال از زندگی مشترکمان متوجه شدم او به موادمخدر اعتیاد پیدا کرده است و به خاطر حفظ آبرو سکوت کردم و تصمیم گرفتم به تنهایی همسر را نجات بدهم.

این زن ادامه داد: بنابراین سرورس طلای عروسی‌ام را فرستم و همسرم را به یک مرکز ترک اعتیاد بردم تا چند ماه بعد از آن بازگردد. با گذشت ماه وی توانست به روزهای اول زندگی برگردد و... به زندگی آمیوار شدم و تصمیم گرفتم بچه‌دار شوم؛ خلاصه با پدرش شدم و یک‌سال از این موضوع گذشت که متوجه رفتارهای مرموز فرزندم شدم. یک روز که در حال مرتب کردن لباس‌هایم بودم خیلی اتفاقی متوجه بسته‌ای در جیب شلوارم شدم، وقتی بسته را باز کردم ناگهان در کمال ناباوری با مقداری تریاک روبه‌رو شدم؛ از شدت ناراحتی فریاد زدم و به موهایم چنگ زدم. این زن جوان ادامه داد:

همان لحظه به مادر شوهرم زنگ زدم و ماجرای اعتیاد همسرم را برایش بازگو کردم، او ابتدا شوکه شد و گفت من اشتباه می‌کنم و مرا به آرامش دعوت کرد. مادر شوهرم زمانی که مطمئن شد پسرش در دام اعتیاد افتاده است، چندین بار واسطه شد تا همسرم اعتیاد را کنار بگذارد. اما بی‌فایده بود. این زن آهی کشید و گفت: همسرم را نزدیک ۶ ماه در مرکز ترک اعتیاد بستری کردم، همزمان سپس رامین در جایگاه متهم ایستاد. وقتی حرف‌های خانم دکتر را درباره شوهرش شنیدم و فهمیدم او کافر است، تصمیم به قتل او گرفتم. قبول دارم مریم مستقیم به من نگفته بود که شوهرش را بکشم، اما با حرف‌هایی که درباره رفتار شوهرش زده بود تصمیم به قتل گرفتم. من از قتل پشیمان نیستم چون افشین مستحق مرگ بوده است.

سپس خانم روانشناس که با قرار وثیقه آزاد بود به دفاع ایستاد و گفت: من و همسر من جدا نشده بودیم. افشین خاطر اسم او در شناسنامه‌ام بود اما شرعی از هم جدا شده بودیم و هیچ رابطه‌ای با هم نداشتیم. به

در ابتدای جلسه دو فرزند قربانی اعلام گذشت کردند و گفتند: پدرمان مرد بداخلاقی بود. به همین خاطر پدر و مادرمان رابطه خوبی با هم نداشتند و جدا از هم زندگی می‌کردند.

سپس خانم روانشناس که با قرار وثیقه آزاد بود به دفاع ایستاد و گفت: من و همسر من جدا نشده بودیم. افشین خاطر اسم او در شناسنامه‌ام بود اما شرعی از هم جدا شده بودیم و هیچ رابطه‌ای با هم نداشتیم. به

دادگاه خانواده

سایه ویرانگر افیون بر سرزن تهرانی

ناهید پرووی / اعتیاد مرد جوان به موادمخدر سبب شده بود تا زن به همراه فرزند خردسالش در راهروی دادگاه خانواده آواره و سرگردان باشد و پله‌های دادگاه را پایین و بالا کند تا بلکه روزی امیدی را برای رهایی از این زندگی خانمانسوز پیدا کند.

وقتی وارد دادگاه خانواده شدم، با زن جوانی که روی صندلی نشسته بود و پسر بچه تقریباً دوساله‌ای را در آغوش داشت، روبه‌رو شدم کنارش نشستم نگاهی به او کردم، زیر لب ذکری را زمزمه می‌کرد.

سر صحبت را با او باز کردم. این زن ابتدا مکتک کوتاهی کرد و گفت از کجای این زندگی پر درد و زخم بگویم و خلاصه یا لجه‌های خاص شروع به گفتن داستان زندگی کرد.

هر از گاهی بغضش را قورت می‌داد و دست‌های پسرکش را می‌بوسید. اعتیاد همسرش به موادمخدر زندگی او را در آستانه فروپاشی قرار داده است. بیتا سال ۹۷ ازدواج کرده و حالا بعد از گذشت چهار سال دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک نیست.

وقتی از او پرسیدم کی متوجه شدی که همسرت به مواد مخدر اعتیاد پیدا کرده است؟ گفت: یک سال بعد از ازدواج‌مان متوجه شدم همسرم در دام اعتیاد گرفتار شده است. آن لحظه احساس کردم که دنیا روی سرم خراب شده و حاضر بودم برای نجات زندگی‌ام از این باتلاقی که همسرم در آن گرفتار شده است، هر سختی را به جان بخرم. همان ابتدا سعی کردم ماجرای اعتیاد همسرم را از والدینم، بستگان و آشنایان پنهان کنم و در تلاش بودم که برای رهایی وی از این اعتیاد خانمانسوز راهی پیدا کنم.

در همین هنگام بود که مدیر شعبه با صدای بلند گفت پرونده ساعت ۱۱ اعلام حضور کنند. دقایقی بعد زن جوان وارد شعبه شد، قاضی پرونده گفت: سال ۹۷ با مریم ۲۰ سکه بهار آزادی به عقد فرزندم درآمدم و پس از گرفتن جشن عروسی راهی خانه بخت شدم. فرزند در نمازگاه خودروی پدرش کار می‌کرد، با گذشت یک‌سال از زندگی مشترکمان متوجه شدم او به موادمخدر اعتیاد پیدا کرده است و به خاطر حفظ آبرو سکوت کردم و تصمیم گرفتم به تنهایی همسر را نجات بدهم.

این زن ادامه داد: بنابراین سرورس طلای عروسی‌ام را فرستم و همسرم را به یک مرکز ترک اعتیاد بردم تا چند ماه بعد از آن بازگردد. با گذشت ماه وی توانست به روزهای اول زندگی برگردد و... به زندگی آمیوار شدم و تصمیم گرفتم بچه‌دار شوم؛ خلاصه با پدرش شدم و یک‌سال از این موضوع گذشت که متوجه رفتارهای مرموز فرزندم شدم. یک روز که در حال مرتب کردن لباس‌هایم بودم خیلی اتفاقی متوجه بسته‌ای در جیب شلوارم شدم، وقتی بسته را باز کردم ناگهان در کمال ناباوری با مقداری تریاک روبه‌رو شدم؛ از شدت ناراحتی فریاد زدم و به موهایم چنگ زدم. این زن جوان ادامه داد:

همان لحظه به مادر شوهرم زنگ زدم و ماجرای اعتیاد همسرم را برایش بازگو کردم، او ابتدا شوکه شد و گفت من اشتباه می‌کنم و مرا به آرامش دعوت کرد. مادر شوهرم زمانی که مطمئن شد پسرش در دام اعتیاد افتاده است، چندین بار واسطه شد تا همسرم اعتیاد را کنار بگذارد. اما بی‌فایده بود. این زن آهی کشید و گفت: همسرم را نزدیک ۶ ماه در مرکز ترک اعتیاد بستری کردم، همزمان سپس رامین در جایگاه متهم ایستاد. وقتی حرف‌های خانم دکتر را درباره شوهرش شنیدم و فهمیدم او کافر است، تصمیم به قتل او گرفتم. قبول دارم مریم مستقیم به من نگفته بود که شوهرش را بکشم، اما با حرف‌هایی که درباره رفتار شوهرش زده بود تصمیم به قتل گرفتم. من از قتل پشیمان نیستم چون افشین مستحق مرگ بوده است.

سپس خانم روانشناس که با قرار وثیقه آزاد بود به دفاع ایستاد و گفت: من و همسر من جدا نشده بودیم. افشین خاطر اسم او در شناسنامه‌ام بود اما شرعی از هم جدا شده بودیم و هیچ رابطه‌ای با هم نداشتیم. به

در ابتدای جلسه دو فرزند قربانی اعلام گذشت کردند و گفتند: پدرمان مرد بداخلاقی بود. به همین خاطر پدر و مادرمان رابطه خوبی با هم نداشتند و جدا از هم زندگی می‌کردند.

سپس خانم روانشناس که با قرار وثیقه آزاد بود به دفاع ایستاد و گفت: من و همسر من جدا نشده بودیم. افشین خاطر اسم او در شناسنامه‌ام بود اما شرعی از هم جدا شده بودیم و هیچ رابطه‌ای با هم نداشتیم. به

